

لطیفه‌های دایی ناصر

ناصر زارعی

عادت‌های بد

امیرحسین خوشحال

شغل پدر

- پدر تو چه کاره است؟
- کارمند آقا.
- خونه مال خودتونه یا اجاره نشین هستید؟
- اجاره نشین هستم آقا!
- بسرم سعی کن توی زندگیت هیچ وقت دروغ نگی.
- ولی آقا ما دروغ نمی‌گیم.
- آخه مگه ممکنه پدرت کارمند باشه، اجاره خونه هم بده، تو رو هم بفرسته مدرسه؟

فرق

- آدم بیدار نمی‌تونه خوابی رو که دیده تعريف کنه، اما آدمی که تازه از خواب بیدار شده می‌تونه!

زن ذلیل

- پدرجنون! به چه کسی می‌گین زن ذلیل؟
- به کسی که مطبع و فرمانبر زنش باشد.
- مثلثاً چطوری؟
- مثلثاً هر چی زشن گفت بگه چشم.
- راستی پدرها مانم گفت به شما بگم اناق‌ها رو حارو بکشی، طرف‌ها رو هم بشوری!
- می‌خواستی از قول من بگی چشم!

ترس

- پدربزرگ! میشه دندونای مصنوعی توی رو به لحظه بیدید؟
- واسه چی می‌خوائی؟
- آخه مادربزرگ می‌خواهد تختمه و پسته بشکنه، می‌ترسه دندونای خودش بشکنه!

کفش ایمنی

- بیخیستید کفش ایمنی دارید؟
- برای خودتون می‌خواین؟
- نه، برای خانمها.
- ولی ما کفش ایمنی زنانه نداریم.
- منظورم اینه کفشی باشه که اگه خواست بزنه توی ملاجم ایمنی باشه سرم رو نشکنه!

پیشرفت

- واقعاً علم پزشکی خیلی پیشرفت کرده.
- چطور؟

- آخه یک دکتر دندانبزشک موفق شده بدون اینکه از داروی بی‌حسی استفاده کنه، دندان یک بیمار رو بکشد!
- اینکه چیزی نیست. ما یک صاحب خونه‌ای داریم که هر ماه همین کار رو انجام میده، بدون اینکه دندون پزشکی خونده باشه!

ما به مسمومیت افکار، عادت کرده‌ایم
ما به حرف زشت در گفتار، عادت کرده‌ایم

این مکان مردها و آن مکان بانوان
ما به حایل بودن دیوار، عادت کرده‌ایم

می‌گذاریم آخر هر جمله «بی‌معنی»، چرا؟
چون به صحبت‌های معنادار، عادت کرده‌ایم

خط قرمز روی شعر و روی شاعر می‌کشیم
ما به بی‌انصافی خودکار، عادت کرده‌ایم

هر بلایی بر سر ما آمده دیروزی است!
ما به مجرم کردن «قاجار»، عادت کرده‌ایم

«شین» خود را می‌کشد تا این که گردد باکلاس
ما به آین لحن و به این اطوار، عادت کرده‌ایم

بی‌سودایی، فقر فرهنگی، همه شد ریشه کن!
ما به نشر کاذب آمار، عادت کرده‌ایم

ما به صحبت کردن «دارا» توجه می‌کنیم
چون به آه و ناله‌ی «نادر»، عادت کرده‌ایم

در خبرها آمده من شاعر برتر شدم!
ما به خالی بندی اخبار، عادت کرده‌ایم!

